

عقلانیت نهادی و تناقض رای دهی^۱

عباد تیموری^۲

محسن رنانی^۳

عبدالحمید معرفی محمدی^۴

تاریخ ارسال: ۱۳۹۷/۰۸/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲

چکیده

در نظریه انتخاب عمومی برای مسأله «تناقض رای دهی»، توضیح قانع کننده‌ای وجود ندارد: بس یاری از افراد، عقلانیت رای می‌دهند در حالی که طبق پیش‌بینی باید از این کار اجتناب کنند. تناقض رای دهی هنگامی به وجود می‌آید که سعی می‌شود تصمیم رای دادن در یک چارچوب صرفاً ابزاری توضیح داده شود. به عبارت دیگر، تناقض رای دهی به این دلیل وجود دارد که مفهوم نادرستی از عقلانیت توسط انتخاب عمومی به کار گرفته می‌شود. با استفاده از مفهوم دیگری از عقلانیت می‌توان دیدگاه عمیق‌تر و مناسب‌تری راجع به نحوه اتخاذ تصمیمات رای دهی توسط شهروندان ارائه کرد و تناقض رای دهی را حل کرد. این امر به ما امکان می‌دهد که تصمیمات رای دهی را عقلانیت بدانیم (رای دهنده فکر می‌کند دلایل خوبی برای تصمیمات خود دارد) بدون اینکه این رفتار عقلانیت را صرفاً به داشتن انگیزش‌های ابزاری ربط بدهیم. در این پژوهش بر مبنای استدلال‌های منطقی، راهبردهای پیشنهاد شده برای حل مسأله تناقض رای دهی نقد می‌شوند. سپس با به کارگیری مفهوم عقلانیت نهادی که با رویکرد روش‌شناسی اقتصاد نهادی سازگار است، تبیین جدیدی درباره تصمیمات رای دهی افراد ارائه می‌شود. نتایج تحلیل‌های نظری نشان می‌دهد که عقلانیت نهادی می‌تواند به حل تناقض رای دهی کمک زیادی کند.

واژگان کلیدی: عقلانیت ابزاری، عقلانیت نهادی، رفتار رای دهی، نظریه انتخاب عمومی.

طبقه‌بندی JEL: A13, B52, D01, D02, D72, P43

۱- این مقاله مستخرج از رساله دکتری دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان است.

۲- دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه اصفهان، پست الکترونیکی: ebadteimouri@gmail.com

۳- استاد، گروه اقتصاد، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)، پست الکترونیکی: renani@ase.ui.ac.ir

۴- استادیار، گروه اقتصاد، دانشگاه اصفهان، پست الکترونیکی: a.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir

۱- مقدمه

یکی از موضوعات مهم و بدون پاسخ در نظریه انتخاب عمومی مساله «تناقض رای‌دهی»^۱ است به طوری که اگر فلاسفه سیاسی هم برای عقلانیت افراد و هم برای ماهیت دموکراتیک نهادها ارزش قائل شوند با معمای بزرگی مواجه خواهند شد. به نظر می‌رسد این دو در تقابل با یکدیگر قرار دارند؛ در حالی که مشارکت اکثریت مطلق افراد برای درست عمل کردن دموکراسی لازم است در ظاهر مشارکت در فعالیت‌های سیاسی توده‌ای، غیرعقلانی است. بر این اساس، ممکن است چنین نتیجه‌گیری شود که دموکراسی افراد عقلانی هرگز نمی‌تواند تداوم یابد.

معضلی که نظریه پردازان انتخاب عمومی با آن مواجه هستند، مشخص است؛ اگر بر اهمیت عقلانیت اقتصادی افراد تاکید کنند به نظر می‌رسد که اهمیت سیاست‌های دموکراتیک را نادیده گرفته‌اند و اگر بر ارزش‌های سیاست‌های دموکراتیک تاکید کنند، مدل پایه‌ای خود درباره افراد را کنار گذاشته‌اند.

برای این معما دو راه وجود دارد؛ نخست، می‌توان استنتاج کرد که مشارکت در سیاست در حقیقت غیرعقلانی است. با این حال، این روش، ارزشیابی فرد از سیاست‌های دموکراتیک را تنزل می‌دهد. در اینجا می‌توان به استدلال جیمز بوکانان^۲ (۱۹۹۹) اشاره کرد که بیان می‌کند «انتخاب مبتنی بر بازار نسبت به انتخاب رای‌دهی متضمن عقلانیت بیشتری در رفتار فردی است». ارتباط بین ترجیحات فردی و پیامدهای اجتماعی - که در عرصه‌های بازاری وجود دارند، اما زمینه‌های انتخاباتی فاقد آن است - منجر می‌شود که بوکانان طرفدار بازار باشد نه دولت. دوم، می‌توان نشان داد که مشارکت سیاسی می‌تواند به شکلی متفاوت از آنچه متعارف است، عقلانی دیده شود. با اصلاح نوع عقلانیت اقتصادی می‌توان به حل تناقض رای‌دهی کمک کرد و به این ترتیب بین عقلانیت و دموکراسی آشتی ایجاد کرد.

اگر این فرض را کنار بگذاریم که افراد انگیزش‌های ابزاری دارند و ترجیحات

1- Paradox of Voting

2- James Buchanan

خودخواهانه و برون‌زای خود را برآورده می‌کنند، واضح است که رای دادن تناقض نیست، بلکه واکنشی عقلانی به شرایط خاص انتخابات در مقیاس بزرگ است. تلاش در جهت برآوردن ترجیحات در شرایطی که امکان این کار وجود دارد، عقلانی است، اما در شرایطی که نمی‌توان تاثیر قابل توجهی بر نتیجه پایانی داشت تنها ابراز این ترجیحات عقلانی خواهد بود. بنابراین، اگر قصد داشته باشیم تصمیم رای‌دهی شهروندان را توجیه کنیم باید عقلانیتی غیر از عقلانیت ابزاری^۱ برای افراد در نظر گرفت.

هدف این پژوهش ارائه راهکار موثری برای حل مساله «تناقض رای‌دهی» است. ساختار این پژوهش در ادامه به این صورت است که در بخش دوم ابتدا مفهوم جدیدی از عقلانیت نهادی بسط داده می‌شود که با رویکرد روش‌شناسی اقتصادی نهادی سازگار است و نقش

۱- مفهوم غالب عقلانیت اقتصادی مبتنی بر تفسیر اقتصاد متعارف و به ویژه نگاه نئوکلاسیکی است. نئوکلاسیک‌ها، عقلانیت کامل و عقلانیت ابزاری را مبنای مدل‌ها و تحلیل‌های خود قرار می‌دهند؛ به این معنا که عاملان اقتصادی از تمام گزینه‌ها و پیامدهای احتمالی آن‌ها اطلاع دارند و قادر به انتخاب‌هایی منطقی و سازگار هستند که مطلوبیت یا سود آن‌ها را حداکثر می‌کند. بر این اساس فرض می‌کنند که اغلب انگیزش‌های ابزاری، محرک رفتارهای عقلانی افراد است. یکی از کاستی‌های مهم اقتصاد نئوکلاسیک این است که نقش نهادها را در تحلیل‌های خود نادیده می‌گیرد. منتقدان اقتصاد نئوکلاسیک مفاهیم دیگری را برای جایگزینی عقلانیت اقتصادی متعارف پیشنهاد داده‌اند. هربرت سایمون (Herbert Simon) طی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ نظریه عقلانیت محدود (Bounded Rationality) را مطرح کرد. وی بیان می‌کند افراد به علت توانایی‌های ذهنی محدود و همچنین عدم دسترسی به اطلاعات کامل درباره گزینه‌های موجود و همچنین نداشتن آگاهی کامل از تمام پیامدهای احتمالی انتخاب‌های خود، نمی‌توانند بر مبنای عقلانیت کامل رفتار کنند. از این رو، به بهینه‌سازی یا حداکثرسازی مطلوبیت‌های خود پردازند. سایمون استدلال می‌کند که افراد به جای بهینه‌سازی مدنظر عقلانیت اقتصادی متعارف به دنبال یافتن اولین گزینه رضایت‌بخش هستند. با وجود این، نظریه سایمون تمایل به تمرکز بر رفتار کاملاً آگاهانه دارد و این امر به معنای نادیده انگاشتن نسبی نه تنها عادت‌ها، بلکه جنبه‌های مهم نهاد‌های غیرسازمانی و همچنین روال‌های سازمانی است. مفهوم دیگری از عقلانیت که ارتباط نزدیکی با عقلانیت محدود دارد، عقلانیت آیینی (Procedural Rationality) است. عمل آیینی، هرگونه عملی است که مبتنی بر یک قاعده سرانگشتی است، نه بر اساس محاسبات بهینه‌سازی که در عقلانیت ابزاری انجام می‌پذیرد. در عقلانیت آیینی زمانی که کار محاسباتی و انتخاب گزینه‌ها به علل مختلف دشوار باشد، افراد بر رویه‌ها، عادت‌ها و سنت‌ها تکیه می‌کنند. با این حال، عقلانیت آیینی تاکید زیادی بر رفتارهای غیرمحاسباتی و به کارگیری قواعد و توافق‌هایی دارد که به شکل فرهنگی به ارث رسیده‌اند (برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به: تیموری و دیگران، ۱۳۹۴).

نهادها بر تصمیم‌ها و انتخاب‌های افراد را در نظر می‌گیرد. این مفهوم از عقلانیت نهادی می‌تواند به روشن شدن برخی مسائل مهم برای اقتصاد نهادی کمک کند. در بخش سوم این مطالعه، راهبردهای پیشین ارائه‌شده برای حل تناقض رای‌دهی را بررسی کرده و براساس استدلال‌های منطقی قیاسی، آن‌ها را نقد می‌کنیم و آنگاه با استفاده از مفهوم عقلانیت نهادی، تبیین جدیدی برای تصمیم رای‌دهی افراد عقلانی ارائه خواهیم کرد.

۲- مفهوم عقلانیت نهادی

برای واکاوی مفهوم عقلانیت نهادی ابتدا لازم است به رابطه ذهن و نهاد پرداخته شود. به طور کلی برای مطرح کردن هر مفهومی از عقلانیت، ابتدا باید مفروضات اساسی راجع به ذهن انسان را بررسی کرد.

۲-۱- ماهیت ذهن نهادی

سیستم‌های عقلانیت مبتنی بر مجموعه‌های خاصی از مفروضات هستند که ویژگی‌های کلیدی عملکرد ذهن انسان را به تفصیل شرح می‌دهند. این مجموعه از مفروضات برگرفته از سنت‌های فکری متفاوتی هستند، از این‌رو، تفاوت‌های مشخصی در مدل‌های به دست آمده، ایجاد می‌کنند.

دیدگاه نئوکلاسیکی راجع به ذهن انسان برگرفته از مدل فلاسفه قرن هجدهم و مبتنی بر بنیان‌هایی است که رنه دکارت^۱ طرح‌ریزی کرده است (بوش^۲، ۱۹۹۳). در این مدل، اندیشمند منفرد نقطه آغاز فلسفه است و درون‌نگری^۳ پایه‌ای است برای هر آنچه قابل دانستن است. همچنین استدلال می‌شود که خالق، ویژگی‌های منحصر به فرد و نیروهای خاصی به ذهن اندیشگر اعطا کرده است. این ویژگی‌ها چنان با دنیای فیزیکی واقعی متفاوت بود که مکانیزم‌های ارتباط آن با بدن، مسائل مفهومی دشواری ایجاد کرد. این مدل

1- Rene Decartes

2- Bush

3- Introspection

نئوکلاسیکی با وجود تغییرات بسیار زیاد، پیوستگی خود را با مدل دکارتی از دو جنبه اساسی حفظ می‌کند: مرکزیت کامل فرد و قدرت مافوق طبیعی شناخت انسان.

در مقابل این دیدگاه نئوکلاسیکی از ذهن انسان یک دیدگاه بسیار متفاوت وجود دارد که مبتنی بر نظریه تکاملی داروین^۱ است. نظریه تکاملی به جای درون‌نگری، مبتنی بر مشاهده است. یکی از پیامدهای داروینیسم این است که توضیحات متافیزیکی دیگر شالوده‌های مناسبی برای مفهوم‌سازی ذهن انسان نیستند. در واقع، مغز یک اندام تکامل یافته است که به همان شیوه اندام‌های دیگر بدن از طریق فرآیندهای انطباقی به فشارهای محیطی پاسخ می‌دهد. در این میان، پذیرش قضیه تکاملی به معنای آن است که ذهن انسان نوع مجزایی از ماده مغزی^۲ نیست (ردموند^۳، ۲۰۰۴). در واقع یکی از کارکردهای مغز، تولید ذهن است و از دیگر فعالیت‌های مغز می‌توان به کارکردهایی همچون نظارت خود کار اشاره کرد. دانشمندان، تکامل مغز و ذهن را همراستا می‌دانند (ارلیش^۴، ۲۰۰۰).

ظرفیت‌های عقلانی انسان‌ها طی میلیون‌ها سال نیروهای تکاملی شکل گرفته است. رابرت نوزیک^۵ (۱۹۹۳) درباره پیامدهای تکامل برای ذهن انسان و ارتباط آن با عقلانیت، استدلال می‌کند که عقلانیت یک انطباق تکاملی با کارکرد و هدف مرزبندی شده است. هدف تکاملی، حداکثرسازی مطلوبیت نیست، بلکه تناسب و سازگاری برای بقا است؛ یعنی بهتر کنار آمدن با تغییر شرایط، تهدیدها، و فرصت‌ها. این عقلانیت شامل دلایل و باورهای است که ارزش انطباقی دارند، زیرا برخلاف غرایز در واکنش به تغییر شرایط قابل تغییر هستند. از این رو، عقلانیت تکامل یافته یک کارکرد تکاملی دارد و آن هم توانایی گسترده مواجهه با شرایط محیطی است. دو ویژگی ذهن تکامل یافته که به ویژه برای عقلانیت نهادی جالب توجه است، عبارتند از: ظرفیت محدود و جهت‌گیری اجتماعی^۶.

ظرفیت‌های محدود ذهن انسان پیش از این در مفاهیم دیگری همچون عقلانیت محدود

-
- 1- Darwin
 - 2- Mental Substance
 - 3- Redmond
 - 4- Ehrlich
 - 5- Robert Nozick
 - 6- Social Orientation

و نظریه هنجاری حداکثرسازی (لوی^۱ و دیگران، ۱۹۹۰) مطرح شده‌اند. این محدودیت‌ها سه جنبه دارند: توجه محدود، ظرفیت پردازش محدود و توانایی حل مشکل محدود. از این رو، اثر شناختی را می‌توان به عنوان منبع محدودی در نظر گرفت که باید برای زمان و مکان مناسب ذخیره شود. مفهوم محدوده‌ها به خودی خود خیلی به چشم‌انداز تکاملی بستگی ندارد. با این حال، ذهن تکاملی فقط محدود شده نیست، بلکه اجتماعی نیز هست.

فرآیندهای تکاملی به نفع انطباق‌هایی که تحت شرایط محیطی خاص موفق هستند، تبعیض قائل می‌شوند. از آنجا که یک عنصر محوری در محیط انسان‌های اولیه، حضور انسان‌های دیگر بود، موفقیت در برخورد با انسان‌های دیگر باید انتخاب می‌شد. تفکر و عمل انسان تحت تاثیر قواعدی است که توسط فرآیند انتخاب در بستر اجتماعی تکامل یافته‌اند. قواعد حاکم بر تعامل و روابط متقابل اجتماعی برای موفقیت گروه، فوق‌العاده حیاتی است.

اقتصاددانان فرض می‌کنند مغز، یک کامپیوتر همه‌کاره است که می‌تواند هر مشکلی را حل کند، اما دانشمندان علوم شناختی و زیست‌شناسان معتقدند بعید است که این مکانیزم توسط انتخاب طبیعی طراحی شده باشد، بلکه مغز مجموعه‌ای از واحدهای محاسباتی جداگانه است که هر یک مسئول حل مشکلات خاصی است که به طور مرتب در محیط تکاملی به وجود می‌آیند (کاسمیدس و تویی^۲، ۱۹۹۲). نتایج تجربی از این استدلال حمایت می‌کنند که تکامل، توانایی‌های استدلال تخصصی را در مغز انسان ایجاد کرده است؛ به ویژه آن توانایی‌هایی که شامل تبادل اجتماعی است.

این واقعیت که مغز انسان در طول زندگی تکامل می‌یابد یک کارکرد مهم در تصمیم‌گیری دارد. یادگیری، آموزش و تجربه همه در تعیین توانایی تصمیم‌گیری افراد نقش مهمی ایفا می‌کنند و بر کارایی، دقت فرآیند تصمیم‌گیری و انتخاب‌های آن‌ها تاثیر می‌گذارند (آلتمن^۳، ۲۰۱۲). ذهن تکامل یافته یک نوع به وضوح نهادی از عقلانیت را نشان

1- Levi

2- Cosmides and Tooby

3- Altman

می‌دهد. فرآیند تکامل، افراد را به سوی فعالیت‌های گروهی و ارائه راه‌حل‌های نهادی برای انواع مختلف مشکلات سوق داده است. نهادها، پدیده‌های همگانی در امور انسانی هستند، زیرا تکامل، ذهن بشر را به نحوی شکل داده است که برای بقا به نهادها متکی باشد. عقلانیت توسط یک زمینه اجتماعی شکل گرفته و در آن ریشه می‌دواند. از این‌رو، ما به آسانی به حالات ذهنی بی‌شمار دیگران همچون سلیق، عادت‌ها، مدها، هنجارها، آداب و رسوم و اخلاقیات دست یافته و آن‌ها را درونی می‌کنیم.

دیدگاه هایک^۱ درباره رفتار انسان که «انسان به همان اندازه که موجودی پیروی‌کننده از قاعده^۲ است، موجود هدف‌جویی^۳ نیز است» (هایک، ۱۹۷۳)، نقطه آغازی برای تجزیه و تحلیل بعدی عقلانیت نهادی است. هدف ما بررسی حالات ذهنی‌ای است که این دوگانگی رفتاری را به وجود می‌آورد. ما یک میل طبیعی برای ایجاد قواعد و رفتار پیروی از قاعده داریم. با این حال، چون میل افزایش منفعت در ذات انسان‌ها وجود دارد، بنابراین، افراد و گروه‌ها به دنبال یافتن راه‌حل‌های جدید نیز هستند تا بتوانند با ایجاد فرصت‌های جدید نفع خود را افزایش دهند. از این‌رو، علاوه بر رفتارهای پیروی از قاعده، مزیت انطباقی در رفتارهای هدف‌جویی نیز وجود دارد. این امر موجب آن می‌شود که عقلانیت نهادی دارای وجوه مختلفی از رفتار باشد که در بخش بعدی به آن پرداخته می‌شود.

۲-۲- وجوه عقلانیت نهادی

بسیاری از مفهوم‌سازی‌های عقلانیت از نوع تک‌وجهی هستند. به عنوان مثال، عقلانیت ابزاری در تمام شرایط حسابگرانه و حداکثرساز است. انواع دیگر عقلانیت تک‌وجهی هستند، مانند عقلانیت محدود که حسابگرانه است، اما همواره حداکثرساز نیست. عقلانیت نهادی بر دو نوع تفکر و اندیشه تأکید دارد؛ دسته‌ای منجر به رفتارهای پیروی از قاعده می‌شوند و دسته دیگر رفتارهای هدف‌جو را ایجاد می‌کنند. به طور مشخص، عقلانیت

1- Hayek

2- Rule-following

3- Purpose-seeking

نهادی باید منعکس‌کننده فرآیندهای شناختی باشد که شامل یک نظام پیچیده و چند لایه است که بین اعمال ناشی از ژرف‌اندیشی از یک سو و اعمال ناشی از عادت و عکس‌العمل غیرارادی از سوی دیگر، تمایز قائل می‌شود (هاجسون^۱، ۱۹۹۴). این پیچیدگی بیشتر در عقلانیت دو وجهی انعکاس می‌یابد.

۲-۲-۱- عقلانیت دو وجهی

تأثیر محیط نهادی بر تفکر، استدلال و چند وجهی بودن آن از گذشته مدنظر اندیشمندان مختلف بوده است و در این میان کارهای ماکس وبر^۲ تأثیر زیادی بر اقتصاددانان نهاد‌گرای اولیه داشت؛ به ویژه اینکه وبر به مفهوم فعالیت‌های انسانی اهمیت می‌دهد و تنها بر فرآیند رفتار انتخاب اقتصادی تمرکز نمی‌کند (کامونز^۳، ۱۹۳۴).

سیستم وبر شامل چهار وجه تفکر است: عقلانی ابزاری، عقلانی ارزشی، سنتی-عادت‌ی، و عاطفی-هیجانی (زافیروفسکی^۴، ۲۰۰۳). عقلانیت ابزاری خالص‌ترین وجه حساب‌گرانه است که توسط روابط ابزار-هدف با توجه به جایگزین‌ها و پیامدها، هدایت و با انتخاب ابزار به سوی اهداف مدنظر فرد رهنمون می‌شود. عقلانیت ارزشی به دنبال دستیابی یا تحقق یا تجلی ارزشی است که به خودی خود با ارزش یا معنادار است. این ارزش‌ها ممکن است ریشه در زمینه‌های مختلف از جمله مذهب، وظیفه‌شناسی، اخلاق، زیبایی‌شناسی یا «علت» شخصی دیگری داشته باشند. عقلانیت سنتی-عادت‌ی، پیروی از انواع مختلف هنجارها، آداب و رسوم، عادت‌ها و دیگر نهادها است. وبر معتقد بود مقوله عاطفی-هیجانی به طور عمده یک حالت گذرا از ذهن است که یا یک واکنش به شرایط موقتی است یا اگر آگاهانه پیگیری شود، گذاری به سوی عقلانیت ابزاری یا ارزشی است (ردموند، ۲۰۰۴).

با توجه به سیستم کلی وبر می‌توان به دو اصل پی برد: نخست، انسان‌ها بیش از یک

1- Hodgson

2- Max Weber

3- Commons

4- Zafirovsky

وجه از عقلانیت را به کار می‌گیرند. دوم، افراد با توجه به شرایطی که دیکته می‌شود، ممکن است وجوه مختلف اندیشه و تفکر را انتخاب کنند.

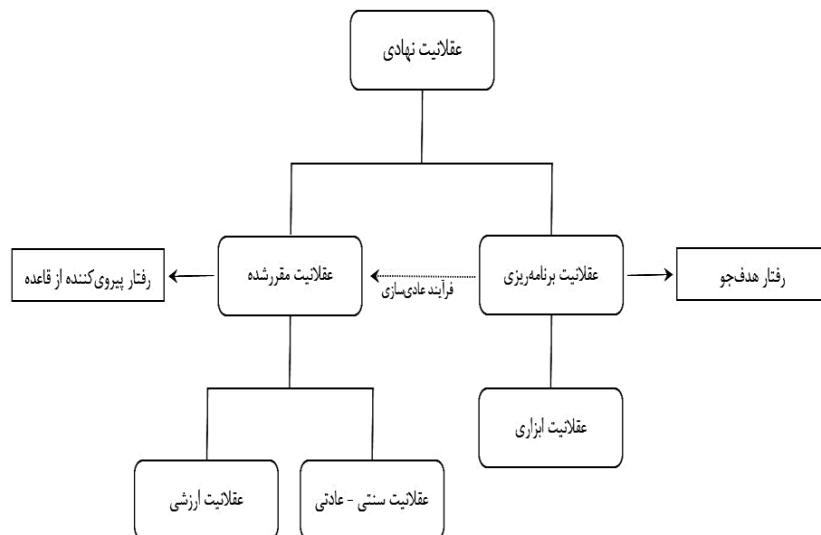
برای پرداختن به مفهوم دو وجهی عقلانیت نهادی می‌توان طبقه‌بندی وبر را بازسازی کرد؛ نخست، به شکل گسترده‌ای پذیرفته شده است که عقلانیت سنتی-عادتی محرک بخش قابل توجهی از رفتارهای انسان و نوع موجهی از عقلانیت است. در عقلانیت ارزشی نیز فرد متعهد به ارزش‌هایی است که در وی درونی شده‌اند. با توجه به اینکه عقلانیت سنتی-عادتی و عقلانیت ارزشی دارای اشتراکاتی هستند، می‌توان آن‌ها را در یک طبقه قرار دارد. البته این معنای آن نیست که عقلانیت سنتی-عادتی و عقلانیت ارزشی معادل با یکدیگر هستند، بلکه فقط برحسب کارکردهای شناختی، تشابهاتی دارند. این تشابهات شامل صرفه‌جویی در تلاش شناختی، تکیه بر قدرت حافظه و توانایی یادآوری راه‌حل‌های گذشته است.

نقطه همبستگی مهم عقلانیت سنتی-عادتی و عقلانیت ارزشی، هنجارها است؛ هنجارهای درونی‌شده در عقلانیت سنتی-عادتی ریشه در ارزش‌هایی دارند که فرد در عقلانیت ارزشی به آن‌ها متعهد است. در واقع، ارزش‌ها زمینه شکل‌گیری هنجارها را ایجاد می‌کنند و هنجارها، قاعده رفتار هستند. همچنین عقلانیت ابزاری مبتنی بر تلاش‌های شناختی زیاد، مدنظر داشتن روابط علت و معلول و در نظر گرفتن جایگزین‌ها است. به عبارت دیگر، وجه برنامه‌ریزی تفکر است. این وجه از برنامه‌ریزی، نیازمند آینده‌نگری و پیش‌بینی به علاوه انتخاب ابزار و مقایسه پیامدها است (ردموند، ۲۰۰۳). در اینجا نقش آینده‌نگری و پیش‌بینی مهم است، زیرا نیازمند تفکر بیشتر از حد معمول و استفاده بیشتر از ظرفیت‌های ذهنی و شناختی هستند. اتخاذ یک مسیر جدید از عمل، یک عمل تطبیقی است که به طور بالقوه قابلیت تکاملی بیشتری را به وجود می‌آورد.

برنامه‌ریزی، فعالیتی از جنس حل مساله است، اما انسان برای تنوع فعالیت‌ها، ظرفیت نامحدودی ندارد در حالی که عادت، سنت و پیگیری ارزش‌ها، واکنش‌هایی روزمره هستند که شناخت فعال کم و در عوض گنجایش حافظه انسان را می‌طلبند.

ذهن عقلانی نهادی، دارای دو وجه تفکر است و فرد عقلانی نهادی، هم عقلانیت سنتی-عاداتی و ارزشی و هم عقلانیت ابزاری را به کار می‌گیرد. این امر به طور کلی مطابق با پیروی از قاعده و هدف‌جویی است. بنابراین مفهوم عقلانیت نهادی یک عقلانیت دووجهی است؛ یک وجه تا حد زیادی مبتنی بر یادآوری عادت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، آداب و رسوم، قوانین یا اعمال گذشته‌ای است که درونی شده و معادل با عقلانیت سنتی-عاداتی و عقلانیت ارزشی و بر است. وجه دیگر مبتنی بر شناخت فعال بیشتر است که شامل توجه و حل مساله است و معادل با عقلانیت ابزاری و بر است. این دو وجه از عقلانیت را به ترتیب می‌توان «عقلانیت مقرر شده» و «عقلانیت برنامه‌ریزی» نامید.

ساختار عقلانیت نهادی در شکل (۱) به تصویر کشیده است. دو وجه عقلانیت نهادی، یعنی عقلانیت مقرر شده و عقلانیت برنامه‌ریزی از طریق فرآیند عادی‌سازی^۱ به هم مرتبط هستند که در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت.



شکل ۱- ساختار عقلانیت نهادی

ماخذ: یافته‌های پژوهش

۲-۲-۲- کارکرد ذهن در حالت دو وجهی

یکی از تفاوت‌های آشکار در دو وجه عقلانیت نهادی، میزان تلاش شناختی درگیر است. رفتار هدایت شده توسط عقلانیت مقرر شده، نیازمند تلاش شناختی کمی است در حالی که رفتار مبتنی بر عقلانیت برنامه‌ریزی، مستلزم تلاش شناختی به نسبت بیشتر است. روان‌شناسان از گذشته این تفاوت را تشخیص داده بودند. ویلیام جیمز^۱ (۱۸۹۰) بیان کرد که عادت‌ها در انرژی ذهنی صرفه‌جویی می‌کنند و میزان توجهی را که اعمال ما با آن انجام می‌شود، کاهش می‌دهند. پیروی از قاعده آسان است و در عین حال هدف‌جویی می‌تواند دشوار باشد. این دشواری بیشتر خواهد شد، اگر شرایط جدید تشابه ظاهری کمی با تجربیات فرد داشته باشد یا هدف فرد در تعارض با اهداف دیگران باشد.

الف- تلاش شناختی

یافته‌های دانشمندان علوم شناختی و روان‌شناسان نشان می‌دهد که انسان قابلیت پردازش شناختی فعال را در حافظه کوتاه مدت خود دارد. همچنین از حافظه بلند مدت برای ذخیره‌سازی استفاده می‌کند (سایمون، ۱۹۹۶). به طور متوسط، پنج تا ده ثانیه از پردازش فعال، صرف انتقال یک داده از حافظه کوتاه مدت به حافظه بلند مدت می‌شود. در مقابل، بازیابی از حافظه بلند مدت به حافظه کوتاه مدت بسیار سریع‌تر است و در کسری از ثانیه انجام می‌پذیرد. همچنین ظرفیت حافظه بلند مدت در مقایسه با حافظه کوتاه مدت، بسیار زیاد و برای کاربردهای عملی نامحدود است. در نتیجه ظرفیت برای یادآوری راه‌حل‌های مقرر شده زیاد است در حالی که ظرفیت فعال درگیر در برنامه‌ریزی محدود است.

مفهوم تلاش شناختی، یک مساله چندوجهی است که نه تنها شامل پردازش شناختی است، بلکه اغلب حافظه و ورودی‌های حسی را نیز دربر می‌گیرد. «توجه» شاید مهم‌ترین منبع شناختی کمیاب است (کمرر^۲، ۲۰۰۵). انسان نمی‌تواند بدون تفکر به یک وضعیت

1- William James

2- Camerer

توجه کند و بدون اختصاص دادن مقداری ظرفیت شناختی به آن وضعیت بیندیشد؛ از یک سو، محدودیت‌های توجه، ظرفیت پردازش و توانایی حل مساله ذهن انسان و از سوی دیگر، این واقعیت که شناخت مستلزم تلاش است، نشان می‌دهد که صرفه‌جویی در تلاش ذهنی یک انطباق سودمند است؛ البته، مشروط به آنکه این شیوه از صرفه‌جویی، قابلیت انطباقی کلی را به خطر نیندازد. یادگیری از دیگران راهی برای صرفه‌جویی در تلاش است، بنابراین لازم نیست که در هر وضعیتی تفکر و اندیشه به کار گرفته شود. یادگیری انواع شیوه‌های مختلف عمل که به شکل موضعی تطبیق یافته‌اند، مستلزم شناخت اجتماعی است و این مهارتی است که در انسان‌ها تکامل یافته است. فرآیند عقلانیت در حال تکامل که توسط نوزیک (۱۹۹۳) مطرح شد به وضوح در جنبه اجتماعی خود به درجه‌ای ارتقا می‌یابد که گروه به فرد کمک می‌کند و واکنش‌ها به تعداد به نسبت زیادی از وضعیت‌ها را عادی یا به روال و عادت تبدیل می‌کند.

انسان‌های اولیه -همانند ما- در طول روز از میان جایگزین‌های ممکن دست به انتخاب‌های زیادی می‌زدند که بسیاری از آن‌ها تکراری هستند. اگر یک واکنش عادی شده کافی باشد، آنگاه عادت یا پیروی از قاعده مناسب است و در تلاش ذهنی صرفه‌جویی می‌شود. مساله مورد بحث در اینجا تنها این اصل نیست که تلاش کمتر، بهتر است. وظایف ذهنی همزمان یکدیگر را مختل می‌کنند، از این رو، احتمال خطاها افزایش می‌یابد (کاهنمان، ۱۹۷۳). هنگامی که ذهن درگیر وظایف کمتری است، احتمال موفقیت بالاتر است. بنابراین، اگر در ظرفیت ذهنی و توجه صرفه‌جویی شود و به جای وضعیت‌های عادی و معمول از آن‌ها در شرایط مهم استفاده شود، این امر دارای ارزش انطباقی است. وضعیت‌های مهم نیازمند توجه، تلاش شناختی و حل مساله بوده و در برخی موارد برای بقا و موفقیت، سرنوشت‌ساز هستند. انسان‌ها ممکن است در پی فرصت‌های جدید، برنامه‌ریزی برای وقایع آتی، یا طراحی تکنیک‌های جدید باشند. اگر این فعالیت‌ها منافع بیشتری نسبت به بازاندیشی مداوم وضعیت‌های عادی داشته باشند، توجه به این فعالیت‌ها به قیمت کنار گذاشتن راه‌حل‌ها یا واکنش‌های عادی، مزایای انطباقی دارد و توسط فرآیندهای تکاملی

انتخاب خواهد شد.

ب- فرآیند عادی سازی

وبر تمرکز کمتری بر وجوه سنتی-عاداتی عقلانیت داشت و بیشتر به بحث درباره عقلانیت ابزاری و ارزشی پرداخته است. با این حال، عمل‌گرایان قدیمی آمریکایی توجه بیشتری به عادت و فرآیندهای شکل‌گیری عادت داشته‌اند. جان دیویی^۱ (۱۹۲۲) در کتاب طبیعت و کردار بشر^۲ بیان می‌کند که عادت‌ها، شکلی از کارایی فکری هستند. با وجود این، دیویی عقیده داشت نباید چنین نتیجه گرفت که بین شناخت فعال و عادت تمایز زیادی وجود دارد. در ظاهر این دو، فعالیت‌های ذهنی متمایزی هستند، اما بدون مقداری تلاش شناختی، عادت‌ها شکل نمی‌گیرند و هنجارها درونی نمی‌شوند.

محرک عقلانیت مقرر شده ممکن است ناشی از مکانیزم‌های فردی یا اجتماعی باشد. مکانیزم‌های فردی شکلی از حل مساله هستند که عقلانیت برنامه‌ریزی را شامل می‌شوند. انجام یک فعالیت خاص، صبح قبل از هرکاری بهتر است یا شب پس از همه فعالیت‌ها؟ انسان شاید برای انتخاب اندکی به فکر فرو رود درحالی که پیشتر به این باور رسیده که اولی بهتر است و به تبع آن، یک برنامه روزمره صبحگاهی را معین می‌کند که به تدریج نیازمند توجه یا تلاش ذهنی ناچیز است. این کاربرد مجدد راه‌حل از پیش طراحی شده برای یک مشکل تکراری، منشا شکل‌گیری نهادها است.

فلاسفه عمل‌گرا، شکل‌گیری عادت از طریق شناخت فعال را به عنوان یک ویژگی اصلی کارکرد ذهن در نظر گرفته‌اند. به عنوان مثال، دیویی (۱۹۲۲) نتیجه‌گیری کرد که فرآیند شکل‌گیری عادت، مستلزم حدس‌زدن نتایج یک عمل به ویژه پیش‌بینی‌های تایید یا نکوهش است. چارلز پیرس^۳ (۱۹۵۸) عقیده داشت توجه برای ایجاد عادت‌ها ضروری است. فرآیند وی، باور را به عنوان مرحله واسطه بین شناخت و عادت قرار می‌دهد. به عقیده

1- John Dewey

2- Human Nature and Conduct

3- Charles Peirce

پیرس، ذهن به طور طبیعی متمایل به ایجاد عادت است و از طریق شناخت فعال، این کار را انجام می‌دهد. نهاد‌گرایانی همچون جی. فگ فاستر^۱ (۱۹۸۱) راجع به فرآیندهای ذهنی ایده‌مشابهی را ارائه کرده‌اند؛ یک الگوی جدید از رفتار، مستلزم آن است که رفتار در شروع آن «هدایت‌شده»^۲ باشد. این رفتار از طریق تکرار، تبدیل به عادت می‌شود، اما انجام اولیه آن نیازمند هدایت آگاهانه است.

هنگامی که پیروی از قاعده در ایجاد نتایج موردانتظار شکست می‌خورد، فرآیند شناخت (به عادت دوباره فعال می‌شود. دیویی (۱۹۲۲) نقش شناخت فعال را در تغییر یا شکل‌گیری مجدد عادت‌هایی که پیشتر به وجود آمده‌اند، یادآوری کرد. فرآیند بازسازی، عقلانیت برنامه‌ریزی را نیز دربر می‌گیرد. علاوه بر این، «توجه» آغازگر این فرآیند است؛ عادت‌ها به طور مستمر نسبت به پیامدها و اثربخشی خود تحت بازبینی قرار می‌گیرند. هنگامی که یک عادت در دستیابی به نتیجه مرسوم خود ثمربخشی کمتری دارد، فرد عادت جدیدی در حل مساله به کار می‌گیرد و تعدیل مناسب را ایجاد می‌کند. اگر نتیجه جدید رضایت‌بخش باشد، فرآیند عادی‌سازی رخ می‌دهد.

یادگیری از دیگران - به ویژه در دوران کودکی - جانشینی برای عادی‌سازی از طریق راه‌حل‌های به شکل فردی ابداع شده است. این امر، فرآیند بسیار مهم فراگرفتن زبان، هنجارها و فرهنگ و در واقع عناصر حیاتی جهت‌گیری‌هایی است که طبق آن‌ها زندگی می‌کنیم. برخی عادت‌های اکتسابی همچون ذائقه برای غذاهای مختلف از طریق یک فرآیند تکرار با تلاش شناختی کم حاصل می‌شود. با این حال، عادت‌هایی همچون انطباق با هنجارها مستلزم تلاش ذهنی فعال برای یادگیری قواعد است؛ به این معنی که برای درک رابطه علت و معلولی ضمنی عواقب انطباق و عدم انطباق، تلاش لازم است.

موضوع مهم دیگر، بحث اجتماعی شدن است. اگر میزان یادگیری فرد به واسطه مکانیزم‌های زیاد باشد، این امر نشان‌دهنده صرفه‌جویی‌های عظیم در تلاش شناختی و

1- J. Fagg Foster

2- Directed

همچنین اجتناب از خطرات قابل توجهی است که در غیر این صورت فرد در یادگیری از طریق آزمون و خطا متحمل می‌شود. در یادگیری اجتماعی، عادت‌ها با تلاش ذهنی، اما بدون فعالیت ذهنی از نوع حل مساله حاصل می‌شوند. با این حال، سلیقه‌ها، آداب و رسوم، هنجارها، تابوها و مواردی مشابه، دارای دو خصوصیت مشابه با عادت‌ها هستند که به صورت فردی شکل گرفته‌اند؛ نخست، آن‌ها ریشه در یک فعالیت حل مساله فرد داشته‌اند. همه نهادها پیامد انتخاب‌های آگاهانه‌ای هستند که در نقطه‌ای از زمان توسط اعضای گروه صورت گرفته‌اند (بوش، ۱۹۸۷). دوم، آن‌ها با پایدار ماندن، وجود راه‌حل‌های موفق برای برخی مشکلات عملی و تکراری را ثابت کرده‌اند.

جوامع، بدون داشتن مجموعه‌ای از نهادها که به صورت قواعدی در حافظه اعضای تشکیل دهنده ذخیره شده‌اند، نمی‌توانستند به سادگی به شکل کنونی، کار خود را انجام دهند. خاطر نشان می‌شود یک راه‌حل موفق، همان راه‌حل بهینه‌ای نیست که پس از بررسی تمام گزینه‌های قابل تصور به دست آمده است. در این رابطه، می‌توان گفت که درون محدوده‌های وسیع، هر مجموعه‌ای از عرف‌ها نسبت به نبود هیچ‌گونه عرفی بهتر عمل می‌کند. سازگاری گروهی نیازمند راه‌حل‌های بهینه نیست، فقط راه‌حل‌های عملی یا شدنی لازم است. برای گروهی که این عادت‌ها و سنت‌ها را حفظ می‌کنند و انتقال می‌دهند، این عادت‌ها نتیجه‌بخش است.

۳- تصمیمات رای‌دهی

مشارکت شهروندان در فرآیندهای انتخاباتی و نوع تصمیمات رای‌دهی آن‌ها یکی از جذاب‌ترین و در عین حال چالش برانگیزترین موضوعات در نظریه انتخاب عمومی است. یکی از مفروضات اصلی نظریه انتخاب عمومی این است که افراد در تصمیم‌گیرهای خود در چارچوب مدل انسان اقتصادی رفتار می‌کنند. به عبارت دیگر،

دارای عقلانیت اقتصادی ابزاری هستند.^۱ در این بخش به این موضوع می‌پردازیم که شهروندان چگونه در فرآیند رای‌دهی تصمیم‌گیری می‌کنند و عقلانیت ابزاری چگونه می‌تواند تصمیمات افراد در رای دادن یا خودداری از رای دادن را توجیه کند. توجهات مختلفی در این باره وجود دارد که سعی کرده‌اند بر مبنای انگیزش‌های ابزاری به این موضوع بپردازند، اما در عمل نتوانسته‌اند دلایل قانع‌کننده‌ای را ارائه دهند. پس از بررسی دیدگاه‌ها و راهبردهای مختلف برای مساله تناقض رای‌دهی از دیدگاه عقلانیت نهادی به تبیین این موضوع می‌پردازیم.

۳-۱- عقلانیت ابزاری و تناقض رای‌دهی

۳-۱-۱- محاسبه رای دادن

اولین بار آنتونی داونز^۲ (۱۹۵۷) تحلیل استاندارد انتخاب عمومی برای تصمیم مربوط به رای دادن یا امتناع از رای دادن را فرموله کرد، سپس گوردون تولاک^۳ (۱۹۶۷) آن را تکمیل و اصلاح کرد. آن‌ها استدلال می‌کنند شهروندانی که به لحاظ اقتصادی، عقلانی هستند، تنها زمانی رای می‌دهند که هزینه‌های انتظاری رای دادن (C) کمتر از منافع انتظاری (B) آن باشد. هنگامی رای دادن برای افراد منفعت دارد که رای آن‌ها بر نتیجه انتخابات تاثیر بگذارد که این امر بستگی به احتمال بسیار کم سرنوشت ساز بودن رای یک فرد (P) دارد. از آنجا که شرایط نتیجه‌بخش برای رای دادن ($PB > C$) هرگز برآورده نمی‌شود، این نویسندگان استدلال می‌کنند شهروندانی که از نظر اقتصادی عقلانی هستند به شکل نظام‌مندی از رای دادن خودداری خواهند کرد.

۱- یکی از ویژگی‌های مهم عمل انسان اقتصادی در کنار حداکثر سازی و نیت‌مندی، ابزاری بودن عمل است. انسان اقتصادی همواره در پی استفاده از بهترین ابزار برای دستیابی به اهداف و خواسته‌های خود است. در نتیجه عقلانیت اقتصادی به طور کامل، پیامدگرا است؛ عملی عقلانی است که عامل فکر کند بهترین پیامدها را دارد. به طور کلی، پیامد مهم ابزاری بودن این است که تنها نتیجه عمل مهم است، نه اینکه خود عمل چگونه شکل می‌گیرد (تیموری و دیگران، ۱۳۹۶).

2- Anthony Downs

3- Gordon Tullock

در حالی که همگی نظریه پردازان انتخاب عمومی بر چنین محاسبات هزینه-فایده‌ای تمرکز می‌کنند، اما آن‌ها با ماهیت این تحلیل موافق نیستند. طبق دیدگاه‌های برخی از نظریه پردازان، شهروندان به نحوی مدل‌سازی می‌شوند که بیشتر در پی نفع شخصی و افزایش به‌روزی و ثروت مادی خود هستند. در این دیدگاه محدود و باریک‌بینانه، شهروندان رای می‌دهند اگر تصور کنند که این کار به نفع شرایط منفعت شخصی آن‌ها خواهد بود. برخی دیگر از نظریه پردازان، معتقدند لازم نیست فرض کنیم که افراد خودخواهانه عمل می‌کنند (فیورینا، ۱۹۹۷). این دیدگاه وسیع‌تر بوده و به نتایجی که شهروندان خواهان به وجود آمدن آن‌ها هستند، اشاره دارد. این رویکرد تاکید دارد که انگیزش ابزاری شهروندان موجب می‌شود که آن‌ها برای دستیابی به اهداف خود - هرچه که هست - تصمیم به رای دادن بگیرند.

۳-۱-۲- تناقض رای‌دهی

بر مبنای مفهوم ابزاری عقلانیت اقتصادی، درک این موضوع که چرا یک شهروند عقلانی همیشه رای می‌دهد، دشوار است. مساله این است که اثر یک رای بر نتیجه انتخابات (P) بسیار اندک است. برخلاف این پیش‌بینی که افراد عقلانی همواره از رای دادن خودداری خواهند کرد، تعداد زیادی از شهروندان بازهم رای می‌دهند. این موضوع به «تناقض رای‌دهی» مشهور شده است. در این باره می‌توان گفت که نظریه انتخاب عمومی در توضیح تصمیمات رای‌دهی دچار اشتباه شده است. تلاش اشتباه این نظریه در توضیح این امر که چرا افراد رای می‌دهند حتی در علوم سیاسی به «پاشنه آشیل» نظریه انتخاب عقلانی مشهور شده است (آلدریچ، ۱۹۹۷).

برای اجتناب از بدفهمی، تاکید می‌شود که خود «رای‌دهی» را نمی‌توان تناقض نامید. تنها درون توجهات به طور منحصر ابزاری از رفتار انسانی است که رای‌دهی به یک معما

تبدیل می‌شود. برنان و لوماسکی^۱ (۱۹۸۹) استدلال می‌کنند که هر تبیین از رفتار رای‌دهی به صورت تلاشی جهت برآوردن اهداف مرجح به شدت جای تردید دارد. از آنجا که اثر یک رای بر نتایج انتخاباتی بسیار ناچیز است، هر فردی که دارای انگیزش‌های ابزاری است از رای دادن خودداری می‌کند. اگر اهداف یک فرد به صورت محدود (فقط خودخواهانه) یا به شکل وسیع‌تر (برحسب اهداف غایی، هر آنچه هستند) در نظر گرفته شوند، تصمیم فرد برای رای دادن را نمی‌توان به عنوان تلاشی در جهت ایجاد پیامدی دانست که وی ترجیح می‌دهد. جفری فریدمن^۲ (۱۹۹۶) در این باره چنین می‌گوید: «چه فرد به اهداف خودخواهانه توجه کند چه اهداف غیر خودخواهانه، هر فعالیتی که در جهت پیگیری آن اهداف است باید کارتر از زمان صرف شده برای رای دادن باشد».

این وضعیت، مشابه «معمای زندانی» کلاسیک است که در آن به نفع هر فرد عقلانی است که سواری مجانی داشته باشد و از مشارکت‌های دیگران در ایجاد کالاهای عمومی بهره‌بردار. حتی اگر همه شهروندان خواهان آن باشند که نظام پایدار بماند، آن شهروندانی که دارای انگیزش ابزاری هستند، تسلیم انگیزه خودداری از شرکت در انتخابات خواهند شد. از آنجا که مشارکت در کالای عمومی دموکراسی از نظر فردی هزینه‌بر و در عین حال خیلی ضروری و اجباری نیست، شهروندان عقلانی ابزاری و سوسه می‌شوند که به سواری مجانی پردازند (بوولز و جینتیس^۳، ۱۹۸۶). هر چند، تحلیل‌هایی که ذکر شد یک محیط ثابت با مشارکت بالا را فرض می‌کنند، این مسیر از استدلال نشان می‌دهد که تصمیم به رای دادن یک تصمیم راهبردی است نه پارامتری. این امر منجر به یک تناقض رای‌دهی واقعی می‌شود. اینکه رای دادن عقلانی است، بستگی به تصمیمات هم‌شهریان فرد دارد. اگر همه فکر کنند که خودداری از رای دادن عقلانی است، مشارکت در انتخابات به صفر می‌رسد. این امر به شکل چشمگیری، P (تاثیر یک رای بر نتیجه انتخابات) را افزایش داده و رای‌دهی را به امری عقلانی تبدیل می‌کند. اما اگر هر فردی چنین فکر کند، همه به شکل

1- Brennan and Lomasky

2- Jeffrey Friedman

3- Bowles and Gintis

عقلانی تصمیم خواهند گرفت که رای بدهند و برآیند آن، وضعیت ابتدایی با مشارکت بالا خواهد بود. نتیجه این است که هیچ کس رای نمی‌دهد، اگر همه رای بدهند و برعکس؛ از این رو یک تناقص واقعی شکل می‌گیرد.

۳-۱-۳- راهبردهایی برای اصلاح محاسبه رای دهی

برای حل و فصل این معما و توضیح اینکه چرا بسیاری از شهروندان رای می‌دهند، چندین راهبرد ارائه شده است. اغلب راهبردها در جست‌وجوی تبیین‌های جایگزین درباره تصمیم رای دادن، تاکید دارند که عقلانیت در ذات خود به طور کامل ذهنی است، از این رو، افراد در اهداف، باورها و ترجیحات با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند.

اولین راهبرد تاکید دارد که مهم نیست احتمال عینی سرنوشت‌ساز بودن یک رای چقدر است، بلکه اینکه شهروندان چگونه این شانس را ارزیابی می‌کنند، اهمیت دارد. این شیوه توضیح مشارکت از طریق افزایش P ، فرض می‌کند که افراد به شکل نظام‌مندی تاثیر رای خود بر نتیجه انتخابات را زیاد از حد برآورد می‌کنند (ریکر و اردشووک^۱، ۱۹۶۸). برخی مطالعات تجربی دریافته‌اند که بسیاری از مردم P را زیاد تخمین می‌زنند (بلایس^۲، ۲۰۰۰). با این حال، نباید این واقعیت را نادیده گرفت که با هر تفسیری، احتمال اینکه رای یک فرد سرنوشت‌ساز باشد، خیلی کم است. در حقیقت، بیشتر شواهد تجربی موجود نشان می‌دهند که P تنها یک اثر ضعیف بر تصمیم رای دادن دارد (مولر^۳، ۲۰۰۳). تمام این شواهد باز هم نشان‌دهنده هوش و عقلانیت رای‌دهندگان است. به راستی خیلی عجیب است که فرض کنیم اکثریت شهروندان در برآورد تخمین‌های آماری به نسبت ساده به طور کامل ناتوان هستند.

راهبرد دوم تاکید می‌کند که رای‌دهی اغلب به عنوان یک مشکل خیلی جزئی در نظر گرفته می‌شود. این راهبرد با حداقل ساختن هزینه‌های انتظاری (C) و هنگامی که P بسیار

1- Riker and Ordeshook

2- Blais

3- Mueller

اندک است، محکوم به شکست خواهد بود (بری^۱، ۱۹۷۰). استدلال اصلی این است که حتی یک هزینه (C) اندک، شهروند عقلانی را به رای دادن ترغیب نمی‌کند، زیرا منافع انتظاری (PB) ناچیز هستند.

راهبرد سوم با تاکید بر اهمیت انتخابات، B را افزایش می‌دهد. برخی شهروندان باور دارند که شانس کمی وجود دارد که رای آن‌ها منافع عظیمی برای خودشان یا در کل برای جامعه داشته باشد. به عنوان مثال، داونز (۱۹۵۷) استدلال می‌کند که مردم به این خاطر رای می‌دهند که نظام دموکراتیک حفظ شود. با وجود این، در نظر گرفتن طیف وسیعی از منافع برای بالا بردن B کمک چندانی نمی‌کند تا زمانی که P خیلی ناچیز باشد. این راهبرد، فرض خودخواهی را کنار می‌گذارد، اما همچنان تصمیم رای دادن را برحسب ملاحظات ابزاری توضیح می‌دهد. این راهبرد به دلیل این واقعیت ساده شکست می‌خورد که یک رای هیچ‌گونه تاثیری بر نحوه کارکرد دموکراسی ندارد. مشکل کنش جمعی همچنان وجود خواهد داشت. هر فرد، دولت دموکراتیک را یک کالای عمومی تلقی می‌کند و در عین حال در ایجاد و حفظ آن مشارکتی نمی‌کند.

راهبرد چهارم برای حل تناقض رای‌دهی، امیدوارکننده‌ترین راهبرد است. در این راهبرد در راستای دیدگاه‌های ریکر و اردشووک (۱۹۶۸) استدلال می‌شود که افراد رای می‌دهند اگر از خود عمل رای‌دهی احساس رضایت کنند. رای‌دهی لذت‌بخش پنداشته می‌شود و نتیجه انتخابات و اینکه کاندیدای مرجح فرد انتخاب می‌شود یا نه، مهم نیست. به عبارت دیگر، رای‌دهندگان زحمت رای دادن را نوعی منفعت تلقی می‌کنند. از آنجا که یک رای در عمل نمی‌تواند بر نتیجه انتخابات تاثیر بگذارد، افراد عقلانی به طور عمد چنین نتایجی را نادیده می‌گیرند و تنها به منافع و هزینه‌های خود عمل رای دادن توجه می‌کنند. بنابراین، در کنار منافع ابزاری رای‌دهی (PB) باید منافع بیانگر خود عمل رای‌دهی (D) را نیز در نظر گرفت (کارلینگ^۲، ۱۹۹۸). اغلب، این منافع ناشی از انجام آن چیزی است که مردم وظیفه خود می‌دانند. این استدلال، عبارت «D به جای وظیفه» را به رابطه اضافه

1- Barry

2- Carling

می‌کند به طوری که شرط منتج به رای دادن ($PB + D > C$) راحت‌تر برآورده می‌شود. در نگاه اول، به نظر می‌رسد که به لحاظ تجربی این یک پیشنهاد نویدبخش است؛ «اهمیت کمی D بسیار بیشتر از P یا B است.» (مولر، ۲۰۰۳).

نویسندگان متعددی از این نوع استدلال پیروی کرده‌اند. به عنوان مثال، ریکر و اردشووک (۱۹۶۸) استدلال می‌کنند که این نوع ابراز رای فرد می‌تواند انواع مختلفی از رضایت را به بار آورد: ۱- رضایت از انطباق با اخلاق رای‌دهی، ۲- رضایت از اذعان تعهد به نظام سیاسی، ۳- رضایت از اذعان به ترجیحات حزبی، ۴- رضایت از تصمیم گرفتن و رفتن به محل اخذ رای.

فیورینا (۱۹۷۶) بین شهروندان حزبی و مستقل تمایز قائل می‌شود. شهروندان حزبی آن‌هایی هستند که از «وفاداری یا پشت کردن به حزب متبوع خود به ترتیب احساس مطلوبیت یا عدم مطلوبیت کسب می‌کنند». فیورینا با این استدلال که D برای برخی شهروندان عمل می‌کند و برای برخی خیر، قادر است سطوح میانی مشارکت که مشخصه انتخابات در دموکراسی‌های مدرن با رای‌دهی داوطلبانه است را توضیح دهد.

برنان و لوماسکی (۱۹۹۳) استدلال می‌کنند که آشکارسازی ترجیح، یک فعالیت مصرفی صادقانه است که هم برای خود فرد منافی دارد و هم فی‌نفسه سودمند است. آشکارسازی ترجیح این امکان را فراهم می‌آورد که بین رای‌دهندگان ابزاری کسانی که - مانند سرمایه‌گذاران - به دنبال وقوع امری هستند که به نفع آن‌ها باشد و «رای‌دهندگان ابراز گر»^۱ که - مانند مصرف‌کنندگان - از خود عمل، مطلوبیت کسب می‌کنند، تمایز قائل شد (فرجان^۲ و فیورینا، ۱۹۷۴).

الکساندر شوسلر^۳ (۲۰۰۰) نظریه «منطق انتخاب ابراز گر» خود را برای تصمیمات رای‌دهنده به کار می‌گیرد. وی استدلال می‌کند که رای دادن فی‌نفسه دلپذیر در نظر گرفته می‌شود. انتظار در صف رای، مانعی در راه رای دادن تلقی نمی‌شود، بلکه به عنوان یک

1- Expressive Voters

2- Ferejohn

3- Alexander Schuessler

منفعت اضافی دیده می‌شود (شوسلر، ۲۰۰۰). هرچند شوسلر به صراحت قصد دارد از نظریه انتخاب عمومی دور شود، اما همچنان جنبه‌های ابرازگر رای دادن را برحسب منافع تعریف می‌کند.

تاکید بر اینکه رای‌دهندگان از ابراز ترجیحات خود، رضایت کسب می‌کنند در نظریه انتخاب عمومی با عنوان «فرضیه رای‌دهنده ابرازگر» معروف شده است (مولر، ۲۰۰۳). مشخص است همچنان که رای دادن در چارچوب ابزاری نظریه انتخاب عمومی تحلیل می‌شود، تصمیم رای دادن به عنوان عملی در نظر گرفته می‌شود که به منظور هدفی غیر از خود رای‌دهی انجام می‌شود؛ کسب رضایت، منافع ذاتی، پاداش‌های روحی، کسب مطلوبیت یا منافع ابرازگر. بنابراین، می‌توان استدلال کرد که وظیفه‌شناسی را نمی‌توان بر مبنای نگاه منفعت‌جویانه توجیه کرد، زیرا در بسیاری از موارد وظیفه‌شناسی بر ضد منفعت شخصی فرد است.

برخی نویسندگان تصمیم برای رای دادن را به شیوه‌ای غیرمستقیم‌تر، عقلانی ابزاری نشان می‌دهند. اینار اووربای^۱ (۱۹۹۵) استدلال می‌کند که افراد برای ایجاد وجهه‌ای که در بلندمدت از آن بهره می‌برند، رای می‌دهند. از آنجا که ابراز هویت از سوی افراد شامل فرستادن علامت‌هایی برای همشهریان است، از این رو، آن‌ها تاثیرات احتمالی رفتارهای خود بر سرمایه اجتماعی را مدنظر قرار می‌دهند: «رای‌دهی یک تصمیم سرمایه‌گذاری عقلانی تلقی می‌شود: نه سرمایه‌گذاری بر نتایج یک انتخابات خاص، بلکه سرمایه‌گذاری روی نوعی وجهه که افراد در انجام فعالیت‌های روزانه خود، علاقه‌مند به حفظ آن هستند» (اووربای، ۱۹۹۵). شوسلر (۲۰۰۰) استدلال می‌کند رای‌دهی، ابزاری برای ابراز باورها و ترجیحات سیاسی و به این ترتیب، ثابت کردن یا اذعان مجدد هویت سیاسی خود است. وی بین عقلانیت انتخاباتی به طور اکید نتیجه‌محور و انگیزش معطوف به ابراز کردن که هدفی غیر از نتایج انتخابات دارد، تمایز قائل می‌شود، اما همچنان مشخص است که این توجهات، رای‌دهی را به عنوان ابزاری در جهت تحقق یک هدف غیر از خود عمل رای‌دهی،

1- Einar Overbye

تجزیه و تحلیل می‌کنند.

از آنجا که تصمیم به رای دادن در عمل هیچ اثری بر جهان بیرونی ندارد، این اغوا وجود دارد که آن را بر حسب منافع روانی توضیح داد. به هر حال، همان‌گونه که مشخص است، همگی این راهبردها مبتنی بر عقلانی شدن ابزاری تصمیم‌رای‌دهی بوده‌اند و هیچ‌کدام از این توضیحات نتوانسته‌اند منتقدان را قانع کنند و به خوبی توضیح دهند که چرا بسیاری از شهروندان رای می‌دهند.

۳-۲- عقلانیت نهادی و تصمیمات رای‌دهی

برخلاف راهبردهای گفته شده در بخش قبلی که همگی مبتنی بر توجیه رای‌دهی درون‌چارچوب‌های ابزاری بود، می‌توان استدلال کرد که تصمیم‌رای‌دادن را می‌توان عقلانی در نظر گرفت، اگر مبتنی بر دلایل غیرنتیجه‌گرا باشد. افراد لزوماً به منظور ایجاد نتایج در کنش جمعی شرکت نمی‌کنند، بلکه آن‌ها این کار را برای ابراز اینکه چه کسی هستند، انجام می‌دهند. بخشی از شخصیت فرد مبتنی بر ارزش‌ها، سلیقه‌ها، هنجارها، قواعد، آداب و رسوم است که در ذهن وی تکامل یافته و در شخصیت وی نهادینه شده‌اند. فرد عقلانی سعی دارد در فعالیت‌های اجتماعی نشان دهد که چه نوع شخصیتی دارد و چه ارزش‌هایی در زندگی وی مهم هستند.

۳-۲-۱- توجیهات غیرابزاری در جهت حل تناقض رای‌دهی

اگر قصد داریم توضیح بدهیم که به راستی چرا افراد رای می‌دهند، نباید تنها یک سلیقه یا ترجیح را مبنا قرار داد، بلکه باید در پی شناخت این موضوع بود که چرا برخی از شهروندان نسبت به دیگران انگیزش قوی‌تری برای رای دادن دارند. این جست‌وجو برای «دلایل ژرف‌تر» نیازمند اجتناب از ویژگی «تک‌کاره» نظریه‌های انتخاب عمومی است که سعی بر اصلاح محاسبه رای‌دهی دارند. در واقع، برخی متغیرها نظیر انتظارات اجتماعی، اصول اخلاقی و هنجار و ارزش‌های اجتماعی نهادی‌شده مبنای انگیزش افراد برای رای‌دهی

هستند؛ براساس این متغیرها رای‌دهی کار درستی است.

استدلال می‌شود که ابراز کردن هویت خود در زمینه انتخابات بدون توجه به نتایج چنین کاری یک عمل عقلانی است. در واقع، این یک راه انجام عمل بر مبنای ملاحظات خود است (بودون^۱، ۱۹۹۷). هدف از رای‌دهی، ابراز هویت خود است نه چیزی بیشتر (فرد نمی‌خواهد به هدفی در جهان بیرونی دست یابد) و نه چیزی کمتر (فرد نمی‌خواهد بدون اندیشه به محرک‌های محیطی پاسخ بدهد). چنان‌که آمارتیا سن^۲ (۱۹۷۷) اشاره می‌کند، رای‌دهنده ممکن است «چندان بر مبنای حداکثرسازی مطلوبیت انتظاری هدایت نشود، بلکه بر مبنای انگیزش ساده‌تری، برای مثال، فقط میل به نشان دادن ترجیحات راستین^۳ خود رهنود شود».

برهان اصلی این است که زمینه انتخاباتی موجب می‌شود که افراد عقلانی تصمیمات خود را بر مبنای ملاحظات غیرابزاری اتخاذ کنند، زیرا این امر هرگونه ارتباط بین اعمال فرد و نتایج حاصله را نفی می‌کند. در حالی که انتخاب‌های خصوصی تاثیر مستقیمی بر وضعیت من (تنها خود من) دارد، انتخاب‌های عمومی هیچ اثری بر به‌روزی من ندارد. اگرچه انتخاب خصوصی براساس ملاحظات مبتنی بر منفعت شخصی عقلانی است، اتخاذ انتخاب‌های عمومی مبتنی بر دیگر ملاحظات عقلانی است. با این حال، این دوگانگی را نباید خیلی هم دقیق و روشن در نظر گرفت (بوکانان، ۱۹۹۹). تفاوت بین این دو نوع ملاحظات به لحاظ ماهیت، تدریجی است نه مطلق. با وجود آنکه افراد همه انواع ملاحظات را در نظر می‌گیرند، تاثیر نسبی آن‌ها بستگی به وضعیت انتخاب مد نظر دارد.

نویسندگان همچون بوکانان، برنان و لوماسکی تاکید دارند که این تفاوت بین انتخاب خصوصی و عمومی، دلیلی قاطع برای این است که در تبیین اعمال انسانی، فراتر از تحلیل‌های اقتصاد متعارف بیندیشیم. به هر حال، زمینه انتخاباتی عرصه‌ای را فراهم می‌آورد که افراد عقلانی به شکل ابزاری عمل نخواهند کرد، زیرا آن‌ها دلیلی برای توجه شدید به

1- Boudon

2- Amartya Sen

3- True Preferences

عواقب رفتارهای خود ندارند.

در چنین عرصه‌ای، عقلانیت مستلزم تحلیل‌های هزینه-فایده ابزاری رایج نیست، بلکه چنین شرایطی می‌طلبد که فرد اعتنایی به عواقب احتمالی رای دادن خویش نداشته باشد. از آنجا که رای‌دهنده بالقوه می‌داند که وی به آنچه انتخاب می‌کند دست نخواهد یافت، بنابراین، در وهله اول به منظور دستیابی به آنچه می‌خواهد، رای نمی‌دهد. اگر وی می‌داند که ممکن است به آنچه به خاطر آن رای می‌دهد، دست نیابد، پس از نظر وی عقلانی است که به منظور رسیدن به آن هدف رای ندهد. بنابراین، می‌توانیم بپذیریم که شهروندان به طور کلی پی می‌برند - هر تصمیمی که بگیرند - تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر نتایج نخواهد داشت.

۳-۲-۲- عقلانیت نهادی و تصمیم برای رای دادن یا رای ندادن

اگر اکثریت شهروندان درک کنند که نمی‌توانند بر نتیجه انتخابات تاثیر بگذارند، تصمیم برای رای دادن یا خودداری از رای دادن را بر مبنای ملاحظاتی غیر ابزاری می‌گیرند. می‌توان مشارکت را تصمیمی - عقلانی - در جهت ابراز ترجیحات، هنجارها و ارزش‌های مدنظر فرد تلقی کرد.

برای مشخص کردن تفاوت بین ملاحظات ابزاری و نهادی حامی رای‌دهی، می‌توان به برخی تمایزات اشاره کرد؛ نخست، ملاحظات ابزاری همواره به نتایج آتی که شهروندان می‌خواهند به دست بیاورند، اشاره دارد: من رای می‌دهم چون فکر می‌کنم رای من بر اهداف و سیاست‌هایی که من آنها را ترجیح می‌دهم، تاثیر می‌گذارد (PB)، یا به این دلیل رای می‌دهم که از خود عمل رای‌دهی لذت کسب می‌کنم (D). در مقابل، ملاحظات نهادی مربوط به هنجارها، سنت‌ها و ارزش‌هایی است که شهروندان به آنها متعهد هستند یا به عبارت دیگر، آنها را درونی کرده‌اند. بنابراین، رای‌دهی چندان عطف به آینده نیست، بلکه به لحاظ ماهیت، عطف به گذشته است.

در حالی که، اعمال ابزاری آینده‌نگر هستند، اعمال مبتنی بر عقلانیت نهادی ممکن

است گذشته‌نگر یا آینده‌نگر باشند؛ اعمالی که بر مبنای عقلانیت مقرر شده رهنمود می‌شوند، گذشته‌نگر هستند. البته این گذشته‌نگری عقلانیت مقرر شده به دلیل آن است که افراد متعهد به ارزش‌ها و هنجارهایی هستند که در چارچوب نظام دموکراتیک حاصل شده‌اند^۱، نظام دموکراتیکی که خود می‌تواند حاصل وجه عقلانیت برنامه‌ریزی عقلانیت نهادی باشد.

رای دادن یک راه‌حل موثر برای حفظ ارزش‌های دموکراتیک است و فرآیند عادی‌سازی آن را به یک عادت، هنجار یا قاعده تبدیل کرده است. چنان‌که برخی اندیشمندان استدلال می‌کنند که بسیاری از شهروندان رای می‌دهند چون پیشتر هم این کار را انجام داده‌اند.^۲

دوم آنکه در حالی که اعمال ابزاری به طور ذاتی مشروط هستند (من رای می‌دهم اگر به اهدافم دست یابم)، اعمال نهادی هم می‌توانند مشروط باشند و هم قطعی، چون همزمان وجوه عقلانیت برنامه‌ریزی و عقلانیت مقرر شده در نظر گرفته می‌شوند. در زمینه انتخابات، اغلب افراد به قواعد و هنجارها رجوع کرده و به عبارت دیگر، بر مبنای عقلانیت مقرر شده رفتار می‌کنند، و اعمال آن‌ها قطعی است (من بدون هیچ‌اما و اگری - رای می‌دهم). سوم اینکه در حالی که اعمال ابزاری فقط به خاطر پیامدهای‌شان ارزشمند هستند و انجام می‌شوند، اعمال نهادی همواره چنین نیستند. به عنوان مثال، در موضوع رای‌دهی،

۱- در اینجا منظور از ارزش‌های دموکراتیک همان ارزش‌های اصیل ناشی از نهادینه شدن اصول دموکراسی واقعی، یعنی آزاداندیشی، حق اظهار نظر آزادانه، حق تعیین سرنوشت خود و فرآیندهای شفاف و باز است که می‌تواند جوامع را به سوی توسعه‌یافتگی سوق بدهد [استیگلیتز (Stiglitz)، ۲۰۰۲]. در چارچوب این نوع دموکراسی است که رای‌دهی، ابزار اصلی حفظ ارزش‌های دموکراتیک است در غیر این صورت در برخی موارد فرآیند رای‌گیری تنها ابزاری برای مشروع نشان دادن حکومت‌های به طور ذاتی غیردموکراتیک است. در این نوع دموکراسی‌ها نمی‌توان انتظار داشت که هنجارها و ارزش‌های دموکراتیک در شهروندان به شکل عقلانی، نهادی شده باشد و شهروندان در تصمیمات رای‌دهی بر مبنای عقلانیت نهادی رفتار کنند.

۲- انگلن (۲۰۰۸) توضیح می‌دهد که این دیدگاه ربطی به این ادعا ندارد که تصمیمات رای‌دهی به طور عمده مبتنی بر قضاوت‌های گذشته‌نگر درباره عملکرد احزاب است؛ این ادعا در چارچوب توجیه ابزاری است که در آن تصمیمات، هدف‌گرا هستند.

افراد تنها به دلیل خود رای‌دهی این کار را انجام می‌دهند. فرد به این دلیل رای می‌دهد که برای خود رای دادن ارزش قائل است و آن را به عنوان یک قاعده لازم در نظام‌های دموکراتیک پذیرفته است، هرچند می‌داند رای او تاثیری بر نتیجه انتخابات ندارد. البته این تمایزها تاحدی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند.

تصمیم‌گیری برای رای دادن یا خودداری از آن بستگی به تعهدات، التزامات، وظیفه‌شناسی و ارزش‌هایی دارد که هویت فرد را تشکیل می‌دهند. ممکن است استدلال شود که انتظارات اجتماعی و رعایت کردن عرف‌ها امور مهم و اساسی‌ای هستند که باید آن‌ها را مورد ملاحظه قرار داد. با وجود این، برای اینکه چنین انتظاراتی دارای نیروی انگیزشی باشند، فرد باید خود را با یک اجتماع خاص و ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌های مربوط به آن همانند بیندارد. این گزاره کلی را به شیوه‌های مختلفی می‌توان بیان کرد. با این کار مشخص خواهد شد که توجیحات نهادی رای دادن بنیادی‌تر از آن هستند که بتوان آن‌ها را فقط به مینا قرار دادن یک ترجیح برای رای‌دهی تقلیل داد.

نخست اینکه بخش بزرگی از رای‌دهندگان نگران خود دموکراسی هستند. داوونز (۱۹۵۷) تاکید می‌کند که این امر انگیزه‌ای برای رای دادن است. در حالی که داوونز این انگیزش را به عنوان ملاحظه عقلانی منافع بلندمدت دموکراسی (مشروط) مدل‌سازی می‌کند، می‌توان آن را به عنوان حس مسئولیت اجتماعی (قطعی) تفسیر کرد. البته داوونز تصور می‌کند که شهروندان سرانجام منافع کوتاه‌مدت خودداری از رای دادن را به منافع بلندمدت حفظ دموکراسی ترجیح می‌دهند و به همین دلیل است که مدل ابزاری وی، خودداری (تقریباً) عمومی از رای دادن را پیش‌بینی می‌کند.

بلایس (۲۰۰۰) این توجه به دموکراسی را چنین بیان می‌کند: «مانند بسیاری از هم‌شهریانم احساس می‌کنم که باید مطابق با اصولی که به آن‌ها اعتقاد دارم رفتار کنم. من خود را یک دموکرات می‌دانم و این با رای ندادن سازگار نیست. بنابراین، من رای می‌دهم، زیرا می‌خواهم با اصول خودم همساز باشم». بسیاری از رای‌دهندگان خود را شهروندان خوبی می‌دانند که از ارزش‌ها، هنجارها و قواعد اخلاقی و همچنین قوانین جامعه پیروی

می‌کنند و تمایل دارند که این بخش از هویت خود را نشان دهند. انتخابات فرصتی بسیار عالی برای انجام این کار است.

دوم آنکه بسیاری از شهروندان حس قوی وظیفه مدنی را نسبت به رای دادن دارند. نیمی از تصمیمات رای‌دهندگان برای رای دادن ناشی از حس تعهد اخلاقی است، زیرا آن‌ها باور دارند که رای ندادن اشتباه است، آن‌ها هزینه و منافع را محاسبه نمی‌کنند. تحقیقات تجربی نشان می‌دهد چنین حس «وظیفه‌ای برای نیمی از کسانی که رای می‌دهند و همچنین اکثریت مشخص رای‌دهندگان همیشگی، انگیزش مهمی است. آن‌هایی که دارای حس قوی وظیفه‌شناسی هستند تقریباً همیشه رای می‌دهند» (بلایس، ۲۰۰۰). در واقع از میان شهروندان، ۱۳ درصد از آن‌هایی که حس وظیفه‌شناسی پایینی دارند و ۸۵ درصد کسانی که حس وظیفه‌شناسی بالایی دارند، تصمیم می‌گیرند که رای بدهند (کمپبل^۱ و دیگران، ۱۹۶۰). گروه اول اهمیت بیشتری برای محاسبات هزینه-فایده ابزاری قائل هستند؛ B، P و C بهتر می‌توانند رای دادن میان کسانی که حس وظیفه‌شناسی ضعیفی دارند را توضیح بدهند.

بیشتر گفته شد، بیشتر نویسندگانی که سعی دارند این حس وظیفه‌شناسی را وارد محاسبات رای دادن کنند، عبارت D را به شرط اضافه می‌کنند. برای این کار، آن‌ها فرض می‌کنند که افراد از انجام وظایف خود به شکل نظام‌مندی رضایت کسب می‌کنند. اما می‌توان استدلال کرد که دلیل اصلی اینکه فرد تعهدات و وظایف خود را بجا می‌آورد، لذتی نیست که از این کار کسب می‌کند؛ «هزینه‌ها، منافع و عواقب رای‌دهی، دلیل اصلی انجام این کار نیست. به جای اینکه این حس وظیفه‌شناسی را عقلانی ابزاری جلوه بدهم، آن را فقط ظاهر قضیه می‌دانم» (انگلن^۲، ۲۰۰۷). عمل فرد بر مبنای اصول خود، عقلانی است تا زمانی که فرد آن‌ها را جزئی از هویت خود و دلایل خوبی برای عمل کردن می‌داند. از این رو، آن حس وظیفه‌شناسی مدنی دلیل اصلی رای دادن است که به صورت هنجار، درون شهروندان نهادینه شده است. این امر هر چند منطبق بر عقلانیت ابزاری نیست، اما

1- Campbell

2- Engelen

متناسب با عقلانیت نهادی است.

سوم اینکه رای‌دهی اغلب به لحاظ ذاتی ارزشمند پنداشته می‌شود. رای‌دهی به عنوان ابزاری جهت ایجاد یک نتیجه در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه عملی است که انجام خود آن ارزش دارد. خود این عمل مهم است، نه پیامدهای آن. رای‌دهندگان به طور عمده متمایل به انجام عملی نهادی شده یا نمادین هستند؛ عملی که به خاطر خودش انجام می‌شود نه نتایج خاصی که به بار می‌آورد. این عمل نشان‌دهنده یا نمادی از ارزش‌ها و هنجارهای درونی شده فرد است و رای‌دهندگان برای کسب لذت از پیامدهای (تقریباً غیرمحمول) آن، این کار را انجام نمی‌دهند. در اینجا مهم است که بین رای‌دهی به طور ذاتی ارزشمند و رای‌دهی به طور ذاتی لذت‌بخش تمایز قائل شد. به نظر می‌رسد در چارچوب انتخاب عمومی، این دو با یکدیگر یکسان پنداشته می‌شوند. به عنوان مثال، فیورینا (۱۹۹۷) بیان می‌کند که: «در ظاهر رای‌دهندگان در ابراز ترجیحات خود میزانی رضایت روحی به دست می‌آورند». کسب رضایت روحی به معنای آن است که رای‌دهندگان در عمل رای‌دهی به نوعی حسابگر و منفعت‌جو هستند و در پس این کار، انگیزه‌های ابزاری وجود دارد.

چهارم آنکه بسیاری از شهروندان به یک ایدئولوژی خاص، حزبی یا سیاسی، علاقه دارند. آن‌هایی که خود را حامیان خوبی برای جمهوری می‌دانند، تمایل دارند که این موضوع را با رای دادن به یک حزب یا سیاست‌مدار جمهوری خواه نشان بدهند. این امر به آن معنا نیست که این افراد تصور می‌کنند که رای آن‌ها به پیروزی آن حزب یا کاندیدا کمک می‌کند. این یک عمل نمادین برای نشان دادن بخشی از هویت خود است. پیروی از یک ایدئولوژی خاص، نشان‌دهنده جهت‌گیری ارزشی فرد است که گویای ارزش‌ها، باورها و هنجارهای نهادی شده وی است. اگر جمهوری خواهی را به عنوان یک ایدئولوژی مبتنی بر ارزش‌های دموکراسی بدانیم، افرادی که علاقه‌مند به این ایدئولوژی هستند در واقع از هنجار و ارزش‌های درونی خود پیروی می‌کنند که این امر نشان‌دهنده رفتار عقلانی نهادی است.

به طور خلاصه، رای‌دهی را می‌توان بر مبنای وجوه مختلف عقلانیت نهادی چنین توجیه

کرد؛ از یک سو، انسان‌ها طی زیست اجتماعی و با تکامل ذهن خود برای مشارکت در فرآیندهای سیاسی به راه‌حل‌هایی دست یافته‌اند که به خوبی منافع آن‌ها را برآورده ساخته یا زیان کمتری را برای آن‌ها داشته است. ایجاد دموکراسی و حفاظت از آن از طریق رای‌دهی، راه‌حل موفقی بوده است که انسان‌ها به آن دست یافته‌اند و از طریق فرآیند عادی‌سازی و در قالب ارزش‌ها و هنجارهای دموکراتیک به نسل‌های بعدی انتقال یافته است (انتقال به وجه عقلانیت مقرر شده). از سوی دیگر، بخشی از شخصیت فرد مبتنی بر ارزش‌ها، سلیقه‌ها، هنجارها، قواعد، آداب و رسوم است که در ذهن تکامل یافته او درونی شده و در شخصیت وی نهادینه شده‌اند. فرد عقلانی سعی دارد در فعالیت‌های اجتماعی نشان دهد که چه نوع شخصیتی دارد و چه ارزش‌هایی در زندگی او مهم هستند. رای‌دهی مبتنی بر ارزش‌ها، اصول و تعهدات بنیادین فرد است که درون وی نهادینه شده‌اند و بخشی از هویت وی به شمار می‌روند و فرد از طریق رای دادن این هویت را ابراز می‌کند.

۴- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

نظریه انتخاب عمومی در توضیح دلایل رای دادن شهروندان با چالش روبه‌رو بوده است و راهبردهای مختلف نتوانسته‌اند تناقض رای‌دهی را به خوبی تبیین کنند. دلیل اصلی این امر تاکید این نظریه بر عقلانیت ابزاری افراد بوده است. هدف این پژوهش پرداختن به این موضوع است که بر مبنای مفهوم جدیدی از عقلانیت نهادی می‌توان عقلانیت و دموکراسی را در کنار هم قرار داد، بدون آنکه یکی از آن‌ها را کم اهمیت بدانیم. این امر برای درک اهمیت دموکراسی و مشارکت شهروندان بسیار مهم است.

عقلانیت نهادی یک مفهوم مساله‌محور است که بر مبنای آن فرد برای هر مشکل یا مساله به دنبال یافتن راه‌حل موفق است. عقلانیت نهادی در این معنا یک عقلانیت دوجوهی است: عقلانیت مقرر شده و عقلانیت برنامه‌ریزی. اگر برای یک مساله براساس قواعد، عادت‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌ها که در چارچوب نهادهای استقرار یافته راه‌حل مناسبی از پیش طراحی شده باشد، آنگاه فرد جهت صرفه‌جویی در منابع شناختی خود از عقلانیت

مقرر شده، استفاده کرده و دست به انتخاب می‌زند. در صورتی که عامل یا عاملان تشخیص بدهند که راه حل موجود برای مساله مورد بحث به خوبی عمل نمی‌کند با به کارگیری شناخت فعال به دنبال راه حل جدید موفقیت‌آمیز خواهند رفت. به عبارت دیگر، از وجه عقلانیت برنامه‌ریزی استفاده می‌کنند. اگر راه حل‌های ناشی از عقلانیت برنامه‌ریزی اثربخش باشند، براساس فرآیند عادی‌سازی به عادت و قواعد تبدیل شده و به وجه عقلانیت مقرر شده منتقل می‌شوند.

در این پژوهش نشان داده شد که رای‌دهی مبتنی بر ارزش‌ها، اصول و تعهدات بنیادین فرد است که درون وی نهادینه شده‌اند و بخشی از هویت وی به شمار می‌روند و فرد از طریق رای دادن این هویت را ابراز می‌کند. به طور قطع، در این حوزه مفاهیم مختلف عقلانیت، مکمل و نه جانشین یکدیگر هستند. چنان‌که پیشتر نشان دادیم که خود عقلانیت نهادی ناشی از کنار هم قرار گرفتن عقلانیت مقرر شده و عقلانیت برنامه‌ریزی است.

به هر حال، ممکن است که یک شهروند به واسطه ملاحظات عقلانیت نهادی رای بدهد، در حالی که دیگری به دلیل ملاحظات ابزاری از رای دادن خودداری کند. هر دو اینها دلایل خوبی برای رفتار خود دارند و هر کدام را در زمینه خود می‌توان عقلانی نامید. با این حال، همچنان می‌توان شهروند اول را از نظر ابزاری، غیرعقلانی خواند. علاوه بر این، اگر شهروند دوم به دموکراسی اهمیت می‌دهد، بر مبنای عقلانیت نهادی، خودداری وی از رای دادن غیرعقلانی است.

تحلیلی که در اینجا انجام شد، تنها یک کار اولیه راجع به نقش عقلانیت نهادی در تصمیمات رای‌دهی است. مطالعات بیشتری برای تقویت این تحلیل لازم است و به دست آوردن شواهد تجربی می‌تواند به خوبی میزان اهمیت ملاحظات ابزاری و نهادی در فرآیند انتخاب و تصمیم‌گیری در عرصه‌های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی را مشخص کند.

بر مبنای یافته‌ها و نتایج این پژوهش می‌توان استدلال کرد که برای درک بهتر انگیزش‌های واقعی رفتارهای انسانی نباید نگاهی تک‌وجهی و فقط ابزار‌گرایانه داشت. عقلانیت ابزاری مدنظر دیدگاه نئوکلاسیک توانایی تبیین جنبه‌های مختلف رفتار افراد را

ندارد و از این‌رو، مدل‌ها و تحلیل‌های اقتصادی مبتنی بر آن نیز دچار کاستی‌هایی هستند که این امر به کارایی سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و اجتماعی برآمده از این تحلیل‌ها ضربه شدیدی وارد می‌کند. به نظر می‌رسد عقلانیت نهادی می‌تواند موضوعات اجتماعی و اقتصادی مختلف و متنوعی را تبیین کند و مبنایی برای مدل‌سازی‌های واقع‌گرایانه‌تر باشد. این موضوع زمینه پژوهشی مناسبی برای علاقه‌مندان به این حوزه است.

منابع

تیموری، عباد، رنایی، محسن و معرفی محمدی، عبدالحمید (۱۳۹۶). نقد انتخاب عقلانی از منظر رویکردهای رقیب: اقتصاد رفتاری، آزمایشگاهی و علوم مغزی. پژوهش‌های اقتصادی ایران، سال ۲۲، شماره ۷۳، ۴۳-۱.

- Aldrich, J. H. (1993). Rational choice and turnout. *American Journal of Political Science*, 37(1), 246-278.
- Altman, M. (2012). *Behavioral economics for dummies*. John Wiley & Sons.
- Barry, B. (1970). *Sociologists, economists and democracy*. Collier-Macmillan.
- Blais, A. (2000). *To vote or not to vote?: The merits and limits of rational choice theory*. University of Pittsburgh Press.
- Boudon, R. (1997). The "paradox of the vote" and the theory of rationality. *French Review of Sociology*, 217-227.
- Bowles, S. & Gintis, H. (1986). *Democracy and capitalism: Property, community, and the contradictions of modern social thought*. Basic Books.
- Brennan, G., & Lomasky, L. E. (1989). Large numbers, small costs: the uneasy foundation of democratic rule. In *Politics and process: New essays in democratic thought*. Cambridge University Press, 42-59.
- Brennan, G., Lomasky, L. E. (1993). *Democracy and decision: The pure theory of electoral preference*. Cambridge University Press.
- Buchanan, J. M. (1999). *The Collected Works of James M. Buchanan*. Liberty Fund.
- Bush, P. D. (1987). The theory of institutional change. *Journal of Economic issues*, 21(3), 1075-1116.
- Bush, P. D. (1993). The methodology of institutional economics: A pragmatic instrumentalist perspective. In *Institutional Economics: Theory, Method, Policy*. Kluwer, 59-107.
- Camerer, C. F. (2005, August), Behavioral Economics. In *the 9th world congress of the econometric society, London, UK*.
- Campbell, A., Converse, P. E., Miller, W. E., & Stokes, D. E. (1960). *The American Voter*. John Wiley & Sons.
- Carling, A. (1998). The paradox of voting and the theory of social evolution. In *Preferences, Institutions, and Rational Choice*, Clarendon Press, 20-42.
- Commons, J. R. (1934). *Institutional economics: Its place in political economy*. Macmillan.

- Cosmides, L., & Tooby, J. (1992). Cognitive adaptations for social exchange. In *The adapted mind: Evolutionary psychology and the generation of culture*. Oxford University Press, 163-228.
- Dewey, J. (1922). *Human nature and conduct: An introduction to social Psychology*. Modern Library.
- Downs, A. (1957). *An economic theory of democracy*. Harper & Row.
- Engelen, B. (2007). Rationality and institutions: An inquiry into the normative implications of rational choice theory.
<https://lirias.kuleuven.be/handle/1979/975>
- Engelen, B. (2008). Book Review of 'Beyond Conventional Economics', edited by Giuseppe Eusepi and Alan Hamlin, *Review of Social Economy*, 66(3), 408-412.
- Ehrlich, P. R., & Ehrlich, P. R. (2000). *Human natures: Genes, cultures, and the human prospect*. Island Press.
- Ferejohn, J. A., & Fiorina, M. P. (1974). The paradox of not voting: A decision theoretic analysis. *American Political Science Review*, 68(2), 525-536.
- Fiorina, M. P. (1976). The voting decision: Instrumental and expressive aspects. *The Journal of Politics*, 38(2), 390-413.
- Fiorina, M. P. (1997). Voting Behavior. In *Perspectives on Public Choice: A Handbook*. Cambridge University Press, 391-414.
- Foster, J. F. (1981). Syllabus for problems of modern society: The theory of institutional adjustment. *Journal of Economic Issues*, 15(4), 929-935.
- Friedman, J. (1996). Introduction: Economic approaches to politics. In *The Rational Choice Controversy: Economic Models of Politics Reconsidered*, Yale University Press, 1-24.
- Hayek, F. (1973). *Law, legislation, and liberty*. University of Chicago Press.
- Hodgson, G. (1994). The return of institutional economics. In *The Handbook of Economic Sociology*. Princeton University Press, 58-76.
- James, W. (1890). *The principles of psychology*. Reprint: Dover, 1950.
- Kahneman, D. (1973). *Attention and Effort*. Englewood Cliffs, N.J.
- Levi, M., K. Cook, J. O'Brien, and H. Faye. (1990), Introduction. In *The Limits of Rationality*. University of Chicago Press, 1-16.
- Margolis, H. (1984). *Selfishness, altruism, and rationality*. University of Chicago Press.
- McKenzie, R. B. (2010). *Predictably rational?: In search of defenses for rational behavior in economics*. Springer Science & Business Media.
- Mueller, D. C. (2003). *Public choice III*. Cambridge University Press.
- Nozick, R. (1993). *The nature of rationality*. Princeton University Press.
- Overbye, E. (1995). Making a case for the rational, self-regarding, 'ethical' voter... and solving the 'Paradox of not voting' in the process. *European Journal of Political Research*, 27(3), 369-396.

- Peirce, C. S. (1958). *Values in a universe of change: Selected writings*. Stanford University Press.
- Redmond, W. H. (2003). Innovation, diffusion, and institutional change. *Journal of Economic Issues*, 37(3), 665-679.
- Redmond, W. H. (2004). On institutional rationality. *Journal of Economic Issues*, 38(1), 173-188.
- Riker, W. H., & Ordeshook, P. C. (1968). A theory of the calculus of voting. *American Political Science Review*, 62(1), 25-42.
- Schuessler, A. (2000). *A logic of expressive choice*. Princeton University Press.
- Sen, A. K. (1977). Rational fools: A critique of the behavioral foundations of economic theory. *Philosophy & Public Affairs*, 317-344.
- Simon, H. A. (1996). *The sciences of the artificial*. MIT press.
- Stiglitz, J. E. (2002). Participation and development: Perspectives from the comprehensive development paradigm. *Review of Development Economics*, 6(2), 163-182.
- Tullock, G. (1967). *Toward a mathematics of politics*. University of Michigan Press.
- Zafirovski, M. (2003). Human rational behavior and economic rationality. *Electronic Journal of Sociology*, 7(2), 1-34.